

مداخله نظامی در یمن از منظر حقوق بین الملل

مصطفی فضائی^۱

چکیده

در پی تحولات منطقه خاورمیانه در دهه‌های اخیر، حوادث فاجعه‌باری در این منطقه رخ نموده است. از جنگ تجاوزکارانه صدام حسین، رئیس‌جمهور دیکتاتور عراق در دهه ۱۹۸۰، علیه ایران، اشغال کویت توسط رژیم بعثی عراق، تا تجاوزات رژیم صهیونیستی به لبنان، غزه،... و مداخلات نظامی آمریکا و متحدانش در افغانستان و عراق، و تا اقدامات و عملیات جنایتکارانه و وحشیانه گروه‌های تکفیری تروریستی با حمایت برخی قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بر ضد دولت و ملت‌های سوریه و عراق و در نهایت تهاجم نظامی و جنگ علیه مردم یمن. این حوادث متضمن نقض اصول و قواعد بنیانی حقوق بین‌المللی بوده و بنیاد نظم بین‌المللی موجود را به چالش کشیده است. متأسفانه رویه‌های بین‌المللی جاری برخی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی حاکی از واکنش‌های بجا و درخور نیست، بلکه گاه بسیار ناامیدکننده می‌نماید. در نوشتار پیش رو مداخله نظامی در یمن از منظر حقوق بین‌الملل بررسی می‌شود تا ضمن بیان اصول و قواعد نقض شده، عدم مشروعیت آن به اثبات برسد، پیامدهای فاجعه‌بار چنین وضعیتی نمایانده شود و ضرورت واکنش و اقدام جدی، فوری و شایسته جامعه بین‌المللی آشکار گردد.

کلیدواژگان

استفاده از زور، اصول منشور ملل متحد، شورای امنیت، عربستان سعودی، مداخله نظامی، یمن.

۱. استادیار گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق دانشگاه قم.

مقدمه

جامعه بشری بر این پندار بود که با شکل‌گیری سازمان ملل متحد و بنیان نهادن نظم نو بر پایه اصول پذیرفته‌شده‌ای همچون احترام به حاکمیت و برابری دولت‌ها، برابری حقوق و تعیین سرنوشت ملت‌ها، استقلال و تمامت ارضی کشورها، منع توسل به زور و حتی تهدید به استفاده از زور در روابط میان دولت‌ها و ملت‌ها و احترام به حقوق بشر و پایبندی به اصول انسان‌دوستانه، زندگی‌ای توأم با آرامش و آسایش مبتنی بر روابط دوستانه و رفتار انسانی را پیش رو خواهد داشت. لیکن برخی واقعیات روزگار ما چندان نشان از آن ارزش‌ها و آرمان‌ها ندارد. منع کاربرد زور در منشور ملل متحد، دولت‌ها را از توسل به زور باز نداشته و به‌رغم اعتبار عرفی و جایگاه نرماتیو این قاعده، پس از سال ۱۹۴۵ بیش از ۱۰۰ محاصمه مسلحانه بزرگ رخ داده است (LOWE;..., 2008: 87). تاریخ دوران حیات ملل متحد به‌ویژه از دهه پایانی قرن بیستم نشان داد که دولت‌ها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ صلح و امنیت را تنها بر مدار منافع خود تفسیر می‌کنند^۱ و در پیشبرد اهداف و سیاست‌های خود بر حسب اقتضا و بی‌اعتنا به ارزش‌های اخلاقی و اصول و موازین انسانی، پروایی از تهدید یا توسل به زور به خود راه نمی‌دهند؛ هرچند می‌کوشند اقدامات خود را در پرتو مفاهیمی چون دفاع مشروع، حفظ امنیت و صلح و یا ضرورت مداخلات انسان‌دوستانه موجه جلوه دهند. از این روست که دیده می‌شود برخی قدرت‌ها و سازمان‌هایی که گاه برای حادثه‌ای به مراتب کم‌اهمیت برانگیخته می‌شوند و می‌کوشند با وسایطی هرچند بعید محملی برای دخالت و اقدام خود جست‌وجو کنند، در مواردی دیگر گاه در قبال شدیدترین و گسترده‌ترین جنایات وحشیانه، قتل عام غیرنظامیان، کشتار بی‌رحمانه کودکان، زنان و سالخوردگان، و فاجعه‌های انسانی، مانند آنچه در یمن در حال وقوع است، واکنش شایسته‌ای از آنها دیده نمی‌شود، بلکه با سکوت یا نوع رفتار و برخورد خود گویا بر آنچه واقع می‌شود مهر تأیید می‌نهند.

به‌راستی این رویه‌ها چه نسبتی با صلح و بشریت، به‌مثابه ارزش‌های متعالی جامعه بین‌المللی (فلسفی، ۱۳۹۱، چهل و سه تا چهل و شش) دارد؟ متأسفانه باید گفت جایی که عدم توافق سیاسی میان قدرت‌های تأثیرگذار سبب عقیم ماندن همه تدابیر و نهادهای بین‌المللی تعبیه‌شده برای پاسداشت ارزش‌های صلح و بشریت می‌شود، چه جای شگفتی است که فجایعی مانند آنچه در کشور یمن در جریان است، و اخبار و گزارش‌های مربوط به آن دل هر انسان بیداردلی را جداً به درد می‌آورد و وجدان آدمی را به شدت جریحه‌دار می‌سازد و چشم هر انسانی از دیدن تصاویر مربوط به صحنه‌های جنایات و فاجعه‌های به‌بارآمده عاجز و شرمسار

۱. معیارها و برخوردهای دوگانه، از جمله در معرفی مصادیق تروریسم و مبارزه با آن، از زمره شواهد حاکی از این واقعیت تلخ است.

می‌گردد؛ هیچ واکنش درخوری را از سوی دولت‌ها و قدرت‌های مدعی و تأثیرگذار برنیانگیزد و هیچ تحرک شایسته‌ای را از ناحیه سازمان‌های بین‌المللی ذی‌ربط و مسئول موجب نشود. حملات هوایی گسترده‌ای که از ۲۶ مارس ۲۰۱۵ از سوی برخی کشورهای عربی به رهبری دولت عربستان سعودی علیه ملت بی‌دفاع یمن آغاز شده و طی ماه‌ها شب و روز بی‌امان ادامه داشته است، با کدامین موازین حقوقی، اخلاقی و انسانی توجیه‌پذیر است؟ و با کدام عنوان می‌تواند از موارد موجه کاربرد زور و توسل به جنگ به‌شمار آید و از مصادیق کدام‌یک از استثناهای اصل اساسی و قاعده‌آمره منع تهدید و توسل به زور و منع مداخله به‌ویژه مداخله نظامی در دیگر کشورها می‌تواند شناخته شود؟ از سوی دیگر، نوع رفتارها و روش‌های جنگی و نیز تسلیحات مورد استفاده بر ضد مردم یمن با کدامین اصول، قواعد و مقررات حقوق بشردوستانه بین‌المللی سازگاری و انطباق دارد؟

به باور نگارنده بررسی وقایع مربوط به یمن در وضعیت مورد بحث، حکایت از وجود هیچ‌گونه توجیه قابل قبولی برای آغاز حمله نظامی علیه مردم یمن و دلالت بر هیچ نوع جواز برای مداخله نظامی قدرت‌های خارجی در کشور یمن نداشته و ندارد. تأمل در نظام حقوقی حاکم بر استفاده از زور در پرتو تفسیرها و رویه‌های منطقی و پذیرفتنی هرگز نمی‌تواند مهر تأیید بر این‌گونه تهاجمات و مداخلات نظامی بزند. ضمن اینکه ملاحظه فجایع رخ داده در جریان عملیات نظامی در یمن حکایت از نقض آشکار بسیاری از اصول و مقررات بشردوستانه بین‌المللی نیز دارد که خود موضوع دیگری است و بحث جداگانه‌ای را طلب می‌کند.

مرور پیشینه و روند وقایع و تحولات یمن در دهه اخیر، به‌ویژه از سال ۲۰۱۱ به این سو، و تطبیق آن با اصول و مقررات حقوقی مربوط به استفاده از زور و مداخله نظامی ادعای مذکور را به اثبات می‌رساند. بدیهی است با اثبات غیرقانونی بودن مداخله نظامی در یمن مسئله مسئولیت بین‌المللی دولت‌های مداخله‌کننده، و مسئولیت کیفری بین‌المللی عاملان حملات نظامی تجاوزکارانه مطرح می‌شود. علاوه بر اینکه مسئولیت ناشی از نقض اصول و مقررات حقوق بشردوستانه بین‌المللی، با قطع نظر از مسئله مشروعیت مداخلات نظامی، متوجه مسببان و عاملان این نقض‌ها خواهد بود.

در مقاله حاضر به‌منظور بررسی مسئله مشروعیت یا عدم مشروعیت مداخله نظامی در یمن، مطالب مورد نظر نخست با مروری بر وقایع یمن آغاز شده و پس از آن تبیینی کوتاه از اصول و مقررات بین‌المللی مربوط به استفاده از زور ارائه می‌شود. سپس با تطبیق آن بر وضعیت یمن عدم مشروعیت استفاده از زور و مداخله نظامی در این کشور به اثبات رسیده و پیامدهای مهم وضعیت مورد بحث از منظر حقوقی بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد.

گفتار نخست: مروری بر وقایع یمن

پیش از بیان وقایع و تحولات یمن، اطلاعاتی در مورد این کشور و برخی ویژگی‌های جغرافیایی و سیاسی آن ارائه می‌شود.

الف) معرفی اجمالی کشور یمن

یمن کشوری عربی در جنوب غربی آسیا و جنوب شبه‌جزیره عربستان و واقع در خاورمیانه است. مساحت این کشور ۵۲۷۹۶۸ کیلومتر مربع است و دارای دو ساحل مهم، ساحل دریای سرخ در غرب و ساحل دریای عرب در جنوب، است. از شمال با عربستان و از شرق با عمان همسایه است. بیش از ۲۰۰ جزیره دارد که مهم‌ترین آنها جزایر سقطره در دریای عرب واقع است. یمن از مناطق مهم و راهبردی در دنیای عرب و بلکه جهان به‌شمار می‌رود (الکلاس، ۲۰۱۲: ۵۲۳) و از قدیم ناحیه‌ای آباد و خرم و دارای نخلستان‌ها و باغات فراوان و جنگل‌های بسیار در نقاط کوهستانی بوده و به عربستان خوشبخت شهرت داشته است. جمعیت این کشور در حال حاضر بیش از ۲۴ میلیون نفر است که اغلب مسلمان و بیش از نیمی (تا ۶۵ درصد براساس برآوردهای گزارش‌شده توسط زیدی‌ها) از آنها را مسلمانان زیدی و شیعه تشکیل می‌دهند (www.tarikhiran.ir/1394.5.10) و مسلمانان سنی نیز اغلب شافعی مذهب‌اند، البته برخی برآوردها درصد سنی‌های یمن را بین ۵۰ تا ۵۵ درصد ذکر کرده‌اند (B.A. Salmoni, 1010:73)

سرزمین یمن همچون سایر بلاد عربی در تاریخ دیرینه‌اش تحت سلطه قدرت‌های خارجی بوده است که در سلب حق تعیین سرنوشت و تضعیف هویت مدنی و فرهنگی آن کوشیده‌اند. شاید بارزترین آنها سلطه امپراتوری عثمانی و استعمار بریتانیا بوده است (محمد قیس، ۲۰۰۷: ۲). مدتی تا پیش از ظهور اسلام جزو قلمرو ایران و تحت حاکمیت ساسانیان بود. در سال ۱۷۵۰ میلادی به قلمرو دولت عثمانی ملحق شد و در سال ۱۹۱۸ با انحلال امپراتوری عثمانی شمال یمن اعلام استقلال کرد و امام یحیی از رهبران شیعیان زیدی قدرت را به‌دست گرفت. وی در سال ۱۹۴۸ از سوی مخالفان ترور شد و فرزندش احمدین یحیی با ایستادگی مقابل مخالفان موفق شد قدرت را به‌دست گیرد. با مرگ احمد در سال ۱۹۶۲ ارتش کودتا کرد و تحت تأثیر ناصریسم (جریان پان عربیسم به رهبری جمال عبدالناصر در مصر) جمهوری عربی یمن تشکیل شد. اما تحت تأثیر رقابت‌هایی که میان عربستان سعودی و مصر در منطقه جریان داشت، از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۳ جنگ داخلی خونینی در یمن درگرفت (www.vision1404.ir/fa/) (yemen). در ادامه منازعات و درگیری‌های داخلی تحت تأثیر رقابت‌های بلوک شرق و غرب، در سال ۱۹۶۸ یمن جنوبی اعلام استقلال کرد و به این ترتیب یمن به دو قسمت شمالی و جنوبی،

با نام‌های جمهوری عربی یمن (یمن شمالی) و جمهوری دموکراتیک مردمی یمن (یمن جنوبی)، تقسیم شد (see, F. Halliday, 1990: 8-17). در سال ۱۹۹۰ با فروپاشی رژیم‌های کمونیست در اروپای شرقی و قطع کمک‌های اتحاد شوروی سابق، سقوط اقتصاد ضعیف یمن جنوبی تسریع شد و طی پیمانی دو یمن متحد شدند و علی عبدالله صالح که از سال ۱۹۷۸ رئیس‌جمهور یمن شمالی بود، ریاست جمهوری یمن متحد را به دست گرفت (L. Wedeen, 2008: 1-2). البته در سال ۱۹۹۴ بار دیگر جنگ داخلی شمال-جنوب آغاز شد که به پیروزی شمالی‌ها انجامید و اتحاد یمن استقرار یافت، هرچند تأثیر بدی بر روحیه جنوبی‌ها به جای نهاد، به طوری که تجاوز شمالی‌ها را به استعمار تشبیه می‌کردند (Day, S. 2008: 422). در این دوره علی عبدالله صالح جریان بازنگری قانون اساسی را تعقیب کرد و متممی را به آن افزود. براساس این متمم قانون اساسی، که در فراندوم ۲۰ فوریه ۲۰۰۱ به تصویب رسید (www.refworld.org)، دوره ریاست جمهوری به هفت سال (اصل ۱۱۲ قانون اساسی یمن) و نیز دوره مجلس قانونگذاری به شش سال (اصل ۶۵ قانون اساسی یمن) افزایش یافت.

ب) تحولات سیاسی و انقلاب مردمی یمن

ساختار حکومتی یمن از پایان قرن سوم هجری تا سال ۱۹۶۲ میلادی تحت تأثیر تعلق خاطر مردم یمن به مکتب اهل بیت پیامبر مکرم اسلام (ص) بوده است. حاکمیت هزارساله زیدی‌ها در یمن شرایط اجتماعی و مذهبی باثباتی را در این کشور پدید آورده بود. به طوری که شافعی‌ها به‌رغم برخی اختلافات فقهی و کلامی که با زیدی‌ها دارند، لیکن هیچ منازعه جدی مذهبی، سیاسی یا اجتماعی با هم نداشته‌اند، به‌ویژه از اواخر قرن نوزدهم امام‌های زیدی مورد حمایت سنی‌ها بوده‌اند و شافعی‌ها اغلب وفادار به امام بودند (P. Dresch, 2001: 68-69). زیدی‌ها نیز به شافعی‌ها کاملاً احترام می‌گذاشتند و برای آنان حقوقی همانند شیعیان قائل بودند، به‌گونه‌ای که حتی امام یحیی در کنار تعطیلی عید غدیر روز اول رجب را روز جشن نمادینی برای شافعیان قرار داده بود (Ibid: 47). اما رقابت سیاسی مصر و عربستان در اوایل دهه ۶۰ قرن بیستم به جنگ داخلی در یمن منجر شد که به کشته شدن بیش از ۲۵۰ هزار نفر و مهاجرت بیش از یک میلیون یمنی از شمال به جنوب انجامید (euronews, 3 Feb. 2011). با شکست سیاست‌های ناسیونالیستی عربی ناصر، عربستان بر تلاش‌های خود برای افزایش نقش و

۱. تنها وقفه عمده در حکومت زیدی که از قرن نهم میلادی آغاز شده بود، هفت دهه اشغال و تسلط عثمانی (از اواسط قرن ۱۶ تا اوایل قرن ۱۷ میلادی) بود. بیش از سه قرن پس از آن سلسله قاسمی که بر پایه قیام زیدی‌ها بنیان نهاده شد، به اخراج عثمانی‌ها از یمن انجامید. گفتنی است شمال یمن هرگز مستعمره قدرت‌های اروپایی نبوده است (SH. Weir, 2007: 5-6).

نفوذش در یمن افزود و در پی کودتاهای نظامی متوالی سرانجام آل سعود روی علی عبدالله صالح متمرکز شد. از سال ۱۹۷۰ تا کنون عربستان در شکل‌دهی دولت و ساختار نیروهای مسلح و دستگاه‌های امنیتی یمن نقش چشمگیری داشته است که کاملاً مبتنی بر رویکردی طایفه‌ای و فرقه‌ای بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دولت عربستان این رویکرد را با حساسیت و جدیت بیشتری دنبال کرده، و اقدام به ترویج افکار وهابیت در مناطق شمالی یمن کرده است، به طوری که با تأسیس بیش از ۴۰۰ مدرسه وهابی در مناطق صعده، صنعا، تعز، لحج، ابین و اب در این زمینه کوشیده است (هانی‌زاده، ۱۳۹۳: ۳).

علی عبدالله صالح اگرچه خود به زیدی‌ها منتسب بود، قبیله حاشد را که خود به آن تعلق داشت، در سراسر یمن به حاکمیت رساند (see J. Novak, in B.A.Salmoni, 2010: 76) و با تکیه بر آمریکا و عربستان و پرداخت رشوه به سران قبایل دیگر، قدرت خود را در یمن تثبیت کرد. یکی از مأموریت‌های صالح سرکوب آزادی‌خواهان به‌ویژه زیدی‌ها و شیعیان بوده است (S.Carapico, 1998: 210). وی با تکیه بر بعضی دول خارجی و در پی تثبیت وضعیت خود حتی به استقبال بحران‌هایی مانند نبرد با شیعیان حوثی رفت و به عرصه درگیری‌های نظامی با گروه‌های مبارز و آزادی‌خواه وارد شد و طی هفت سال شش جنگ تمام‌عیار را به راه انداخت (Salmoni, 2010: 132) قیام مردم صعده و کشته شدن حسین الحوثی، نماینده سابق پارلمان و رهبر حوثی‌های یمن، در سال ۲۰۰۴م نقطه عطف تحولات یمن در دهه اخیر بوده است (Middle East report, No.86: 13). همچنین روباوویی دولت با انتفاضه مردم جنوب و خطرهای ناشی از فعالیت‌های گسترده وهابیت سبب نارضایتی شدید مردم از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شده، و با اوج گرفتن درگیری‌ها و تشدید اقدامات سرکوبگرانه دولت، اعتراضات مردم یمن با الهام گرفتن از قیام ملت‌های تونس و مصر وارد مرحله حساس خود شد و به سردادن شعار برکناری علی عبدالله صالح از سوی مردم انجامید. شماری از نمایندگان مجلس استعفا کردند؛ قضات در اعتراض به عملکرد دولت و تقاضای تغییر شورای عالی قضایی و استقلال دستگاه قضا از دخالت دولت، تظاهرات به راه انداختند؛ شورای علمای یمن نیز اقدام به اعتراض کردند و تعرض به تظاهرکنندگان حرام اعلام شد. حتی زنان نیز به‌نحوی سابقه‌ای به تجمعات و تظاهرات پیوستند. استفاده از زور و سرکوبگری حکومت علیه مردم بالاخره کارایی خود را در برابر مقاومت مردمی از دست داد و در نهایت علی عبدالله صالح با بیش از سی سال حکومت بر مردم یمن، در سال ۲۰۱۱ مجبور به کناره‌گیری از قدرت و سپردن آن به معاون خود، عبدربه منصورهادی، گردید. البته این کناره‌گیری در پی توافقنامه ۱۸ مه ۲۰۱۱ صورت گرفت که با میانجی‌گری شورای همکاری خلیج فارس و کمک و نظارت دبیر کل سازمان ملل متحد، به شرط برخورداری عبدالله صالح از مصونیت قضایی، میان دولت و گروه‌های انقلابی و معارض منعقد شد (www.peace-ipsc.org/fa/). گفتنی است راه‌حل توافق‌شده مورد

حمایت شورای امنیت ملل متحد قرار گرفت (Resolution 2014,21 October 2011). براساس توافقنامه یادشده، در مرحله بعد باید فرایند مسالمت‌آمیز اصلاح و تحول با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری برای یک دوره موقت انتقالی دوساله برگزار شود و طی این دوره، گفت‌وگوهای ملی برای انجام فرایند قانونی انتقال قدرت انجام گیرد. اما منصوره‌ادی در ۲۱ فوریه ۲۰۱۲ انتخاباتی فرمایشی برگزار کرد که برخلاف قانون اساسی یمن (اصل ۱۰۸)، تنها خود کاندیدای آن بود، و ستاد برگزاری انتخابات اعلام کرد که منصوره‌ادی با کسب ۶ میلیون رأی به ریاست جمهوری انتخاب شده است. این در حالی بود که گروه‌های مخالف و انقلابی انتخابات را به دلیل غیرقابلی بودن و مشخص بودن نتیجه آن و دخالت طرف‌های خارجی تحریم کرده بودند. اما با مداخله شورای همکاری خلیج فارس به‌عنوان نهاد میانجی منطقه‌ای اعراب، مقرر شد منصوره‌ادی، از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴، به مدت دو سال رئیس‌جمهور انتقالی باشد و در سال ۲۰۱۵ انتخابات برگزار شود. طی این مدت گفت‌وگوهای ملی در جریان بود که ناگهان منصوره‌ادی اعلام استعفا کرد و در ۲۱ فوریه ۲۰۱۵ درحالی‌که دوره ریاست جمهوری انتقالی وی نیز به پایان رسیده بود، به عدن و از آنجا به عمان و سپس به عربستان رفت و برای بازگشت به قدرت درخواست کمک کرد (www.peace-ipsc.org/fa/). به این ترتیب فرایند قانونی تحول که از ۲۰۱۱ آغاز شده بود، از اوایل سال ۲۰۱۵ با استعفای منصوره‌ادی کنار گذاشته شد. متعاقب آن در ۲۵ مارس ۲۰۱۵ مصادف با ۶ فروردین ۱۳۹۴ ائتلافی از برخی کشورهای عرب منطقه به رهبری عربستان سعودی حملات هوایی خود را با نام عملیات «توفان قاطعیت = عملیه عاصفه الحزم» علیه یمن آغاز کردند. در این عملیات هواپیماهای عربستان، امارات متحده عربی، قطر، کویت، بحرین، مراکش، مصر، اردن و سودان شرکت کردند و سومالی هم اجازه استفاده از پایگاه‌های نظامی خود را داده است (Al Arabiya, 25 March 2015).

دلایل این تهاجم به‌نحوی که در نامه ائتلاف عربی به رهبری عربستان سعودی خطاب به دبیرکل ملل متحد و رئیس شورای امنیت سازمان ملل منعکس شده، عبارت است از پاسخ به «درخواست منصوره‌ادی، رئیس‌جمهور یمن، برای حمایت از یمن و مردم آن در برابر تجاوز شبه‌نظامیان حوثی، که همواره ابزار نیروهای خارجی بوده که پیوسته در پی مخدوش کردن امنیت و ثبات یمن هستند» (UNS/2015/217). نامه منصوره‌ادی به شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس حاوی این متن بود که «من از شما می‌خواهم مطابق با حق دفاع مقرر در ماده ۵ منشور ملل متحد و منشور اتحادیه عرب و معاهده دفاع مشترک، نسبت به پشتیبانی فوری در همه اشکال و اتخاذ اقدامات ضروری از جمله مداخله نظامی، برای حمایت از یمن و مردم آن در مقابل تجاوز حوثی، جلوگیری از حمله آتی به عدن و دیگر شهرهای جنوب و کمک به یمن برای مقابله با القاعده و دولت اسلامی عراق و شام [داعش] اقدام کنید» (همان).

در نامه اعضای ائتلاف به سازمان ملل ادعا شده که گروه حوثی مورد حمایت نیروهای منطقه‌ای است که در تلاش برای توسعه هژمونی خود بر یمن و استفاده از این کشور به‌عنوان پایگاهی جهت تأثیرگذاری بر منطقه‌اند؛ از این رو تهدید نه تنها متوجه امنیت، ثبات و حاکمیت یمن، بلکه متوجه امنیت منطقه و صلح و امنیت بین‌المللی است. عربستان سعودی همچنین دستیابی حوثی‌ها به موشک‌های بالستیک و استقرار حضور نظامی در مرزهای سعودی را در توجیه تهاجم به یمن مطرح کرده است (همان).^۱

به واقع عربستان نگران خروج دولت یمن از تحت نفوذ خود است، «اطلاعات به‌دست‌آمده حاکی از تماس عربستان با شیوخ مخالف کودتا (انقلاب حوثی‌ها) پیش از شروع تهاجم نظامی به یمن است و اطلاعات دیگری حکایت از رسیدن محموله‌های سلاح از خارج برای قبایل استان مأرب دارد که همچنان در برابر حوثی‌ها مقاومت می‌کنند و قدرت آنها را به رسمیت نمی‌شناسند» (هویدی، ۲۰۱۵، الشرق). محتوای این قبیل گزارش‌ها در صورت اثبات، به‌خوبی حکایت از مداخله عربستان در امور داخلی یمن پیش از آغاز حملات نظامی به این کشور دارد. تأمل در متن بیانیه پنج کشور عربی به سازمان ملل نشان می‌دهد که این کشورها به‌ویژه عربستان سعودی بیش از آنکه نگران مردم یمن باشد، از نفوذ برخی کشورهای دیگر در یمن و تأثیرگذاری بر منطقه نگران است، و این عامل او را به حمله نظامی به یمن وادار کرده است!

ج) واکنش برخی سازمان‌ها و دولت‌ها در برابر مداخله نظامی در یمن

حملات نظامی علیه یمن واکنش‌های متفاوت برخی سازمان‌ها و دولت‌ها را برانگیخت که از جمله می‌توان به حمایت دولت‌های ایالات متحده آمریکا، کانادا، فرانسه، بریتانیا، ترکیه، افغانستان، جیبوتی، رژیم صهیونیستی اسرائیل و دولت خودگردان فلسطین اشاره کرد، حماس و اتحادیه عرب نیز حمایت خود را از عملیات نظامی در یمن اعلام کردند. در مقابل سازمان ملل متحد، چین، تونس، عمان و اندونزی نگرانی خود را از توسل به زور و مداخله نظامی در

۱. بیانیه مشترک پنج کشور حوزه خلیج فارس شامل عربستان سعودی، قطر، امارت متحده عربی، کویت و بحرین به ضمیمه نامه نمایندگان دائم این کشورها در تاریخ ۲۶ مارس ۲۰۱۵ به رئیس شورای امنیت ارسال و خواسته شد تا به‌عنوان سند شورای امنیت منتشر شود. این نامه به شرح زیر است:

Upon instructions from our respective Governments, we have the honors to transmit herewith the joint statement issued today by our Governments in response to the request by the President of the Republic of Yemen, Abd Rabbo Mansour Hadi for the protection of Yemen and its people and to help Yemen to counter terrorist organizations.

We should be grateful if you would have the present letter and its enclosure circulated as a document of the Security Council.

یمن ابراز داشتند و کشورهای عراق، روسیه، ایران، سوریه، حزب‌الله لبنان، جبهه مردمی آزادی فلسطین و اتحادیه اروپا با مداخله نظامی در یمن مخالفت کرده‌اند (euronews, 29 march, 2015). در عین حال برخی از دولت‌هایی که نام آنها در فهرست حامیان عملیات نظامی برده شده است، بر راه‌حل سیاسی بحران یمن تأکید داشته‌اند. برای نمونه نماینده انگلیس و سایر اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد، امنیت و ثبات در یمن را به نفع همه جامعه جهانی دانسته و از راه‌حل سیاسی اعلام حمایت کرده‌اند (SC/12096, 23 Oct. 2015). برخی نیز در ادامه تغییر موضع داده‌اند، مانند رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین که پس از حمایت اولیه از عملیات نظامی علیه یمن در دوم اردیبهشت ۱۳۹۴ اعلام بی‌طرفی کرد. این در حالی است که نقض قوانین بین‌المللی و مقررات حقوق بشر و بشردوستانه (HRW, 7. Apr. 2015) در کشتار غیرنظامیان، حمله به مناطق مسکونی، بیمارستان‌ها، حملات نظامی به تأسیسات زیربنایی مانند بنادر، فرودگاه‌ها، به‌ویژه حملات اخیر سعودی‌ها به بندر الحدیده که تنها راه حیاتی و اصلی برای ارسال غذا، دارو و سوخت به مردم یمن است، انتقادهای واکنش‌های گسترده جهانی را برانگیخت، به‌گونه‌ای که حتی واشنگتن را هم به واکنش وادار کرد (www.middleeastpress.com/blog/4/6/94).

از این رو علاوه بر اینکه نفس مداخله نظامی و جنگ علیه مردم یمن، به‌رغم برخی حمایت‌ها از سوی بعضی دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای، از منظر حقوق بین‌الملل به‌نحوی که خواهد آمد، توجیه‌پذیر و قابل دفاع به‌نظر نمی‌رسد، نوع حملات، شیوه‌های جنگی به‌کارگرفته‌شده و برخی سلاح‌های مورد استفاده، با اصول و مقررات حقوق بشردوستانه بین‌المللی سازگاری نداشتند و موجب مسئولیت عاملان نقض این قوانین و نیز حامیان آنها خواهد بود، به‌نحوی که در ادامه تحلیل و بررسی می‌شود.

گفتار دوم: اصل منع توسل به زور و حمله نظامی به یمن

در حقوق بین‌الملل به‌طور عام و در نظام ملل متحد به‌طور خاص منع تهدید به استفاده از زور، توسل به زور و تجاوز نظامی، یکی از اصول بنیادی است که نظم بین‌المللی موجود بر آن استوار شده و در زمره قواعد آمره^۱ بین‌المللی به‌شمار می‌رود. در عین حال مواردی وجود دارد که کاربرد زور به‌نحو استثنا ضروری و مشروع می‌کند. در اینجا ضمن بررسی اجمالی این اصل و استثنای آن، با تطبیق بر مورد یمن نسبت به مشروعیت یا عدم مشروعیت تهاجم نظامی به این کشور قضاوت خواهد شد.

الف) اصل منع تهدید و توسل به زور

امروزه بر همگان آشکار است که استفاده از زور یا تهدید به کاربرد زور در روابط میان دولت‌ها ممنوع است و این ممنوعیت به‌عنوان یکی از اصول شناخته‌شده حقوق بین‌الملل در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد درج شده و در اعلامیه ۱۹۷۰ ملل متحد، درباره اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه، بر این جایگاه مقرر فوق تأکید شده و به‌نحوی روشمند تحلیل شده است. براساس این اعلامیه: نخست، جنگ تجاوزکارانه جنایت علیه صلح به‌شمار می‌رود و موجب مسؤولیت بین‌المللی می‌گردد. دوم، دولت‌ها باید از کاربرد زور در شکستن مرزهای بین‌المللی موجود یا برای حل اختلافات بین‌المللی خودداری کنند. سوم، دولت‌ها موظف به خودداری از توسل به زور در مقام اقدامات متقابل‌اند. چهارم، دولت‌ها نباید با توسل به زور ملت‌ها را از حق تعیین سرنوشت و استقلالشان محروم کنند. پنجم دولت‌ها باید از سازماندهی، تحریک، کمک یا مشارکت در شورش‌های داخلی یا اعمال تروریستی در کشور دیگر خودداری ورزند و نباید تشکیل گروه‌های مسلح را برای اعزام به سرزمین کشور دیگر تشویق کنند. مجمع عمومی ملل متحد همچنین در بند ۷ قطعنامه ۴۲/۲۲ (درباره ارتقای تأثیر اصل خودداری از تهدید به استفاده از زور یا کاربرد زور در روابط بین‌المللی) تصریح کرده است که «دولت‌ها وظیفه دارند از مداخله مسلحانه... خودداری کنند». این اسناد اگرچه به لحاظ شکلی سند حقوقی الزام‌آوری محسوب نمی‌شوند، به‌مثابه تفسیر معتبری از مقررات ذی‌ربط منشور اهمیت دارند (see UNGA, 1987, Reso.42/22s; M.Shaw, 2008:1149-1151). از این‌روی، استفاده از زور در پیشبرد سیاست‌های ملی و نیز مداخله در امور داخلی دیگر کشورها نقض آشکار اصول مسلم حقوق بین‌المللی به‌شمار می‌رود، و از آنجا که اصل منع توسل به زور در زمره قواعد امره بین‌المللی شمرده شده (Harris, 1998: 871-872; Y.B.I.L.C., 1966, II: 247)، توافق بر خلاف آن نیز هرگز معتبر نخواهد بود. بنابراین، تشکیل ائتلاف چند دولت برای اقدام نظامی علیه کشور دیگر به آن وجاهت و مشروعیت نمی‌بخشد.

اصل منع توسل به زور دارای استثناهای مهمی است که اغلب مورد استناد قدرت‌هایی قرار می‌گیرد که به تهاجم نظامی و مداخله در دیگر کشورها اقدام می‌کنند. به‌منظور ارزیابی این قبیل اقدامات دولت‌ها باید موارد استثنا و حدود و شرایط آن بررسی شود تا درستی یا نادرستی ادعای دولت‌ها در مشروع جلوه دادن مداخلات و اقدامات نظامی‌شان روشن گردد.

ب) استثنای اصل منع توسل به زور

۱. استفاده از زور در مقام دفاع از خود

دفاع از خود یا آن‌گونه که در ادبیات ما شهرت یافته، «دفاع مشروع»، از دیرباز یکی از حقوق

ذاتی در روابط میان افراد، اقوام، گروه‌ها و ملت‌ها شناخته شده است. ماده ۵۱ منشور ملل متحد نیز بر این حق ذاتی تأکید ورزیده و استفاده از زور را در میان دولت‌ها در مقام دفاع از خود به شکل انفرادی یا جمعی مجاز دانسته و آن را استثنایی بر اصل منع توسل به زور به‌شمار آورده است. بدیهی است استناد به چنین استثنایی در صورتی است که کشوری مورد حمله نظامی خارجی واقع شده باشد و در مقابل آن به دفاع از خود اقدام کند. بنابراین مادام که حمله‌ای صورت نگرفته باشد، مبادرت به کاربرد زور مشمول اصل منع توسل به زور خواهد بود و مصداق تجاوز و نقض قاعده امره بین‌المللی به‌شمار خواهد رفت. به‌رغم بحث‌هایی که درباره نسبت میان دفاع مشروع مبتنی بر ماده ۵۱ منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل عرفی وجود دارد، شروط و معیارهایی مسلم برای استفاده از زور با استناد به حق دفاع وجود دارد. از جمله وجود پیش‌شرط حمله نظامی، که ماده ۵۱ با تصریح به آن در واقع حاکمیت دولت‌ها را مورد حمایت قرار داده است (Gina Heathcote, 2012: 77). ضمن اینکه ضرورت و تناسب، به‌عنوان اصول کلی حقوق بین‌الملل، از معیارهای لازم‌الرعايه در مقام دفاع از خود است. هر یک از این ویژگی‌ها مورد تأیید و تأکید رویه دیوان بین‌المللی دادگستری بوده است (Nicaragua Case, 1986: 191). به‌ویژه دیوان تأکید داشته است دولتی که اقدام به اعمال حق دفاع مشروع می‌کند یا گروهی از دولت‌ها به دفاع از او اقدام می‌کنند، باید قربانی حمله نظامی واقع شده باشد (Ibid: 195). بنابراین در صورت عدم وقوع حمله نظامی استناد به حق دفاع بی‌مورد است (Wall Opinion, ICJ, 2004: 139). همچنین در صورتی که حمله‌ای رخ داده باشد، اما استناد به حق دفاع برای دولتی که قربانی حمله نظامی واقع نشده است، موجه نمی‌کند (Oil Platform Case, 2003, rep. 161: 51; Congo Case, 2005: 143). بنابراین اگر در متن نامه منسوخ‌شده برای درخواست مداخله نظامی به دفاع از خود براساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد اشاره شده و برخی ادعاها یا تحلیل‌های مطرح‌شده در بیانیه پنج کشور عربی به رهبری دولت سعودی از جمله اشاراتی به تعقیب گروه‌های تروریستی مانند القاعده (UNS/2015/217) که مشعر به دفاع از خود است، به‌هیچ‌وجه در این قالب توجیه‌پذیر نیست، زیرا عربستان سعودی و هیچ‌یک از اعضای شورای همکاری خلیج [فارس] یا دیگر کشورهای مشارکت‌کننده در عملیات نظامی علیه یمن، پیش از حمله به یمن قربانی هیچ حمله‌ای از سوی این کشور یا گروه‌های مورد ادعا از کشور یمن واقع نشده بودند، حتی مدت‌ها پس از آغاز حملات هوایی علیه مردم یمن نیز با هیچ حمله متقابلی مواجه نبودند (www.jahannews.com/vdceep8eojh8zxi.d9dj.html). (416349).

مسئله‌ای که در این زمینه وجود دارد این است که آیا در حقوق بین‌الملل حقی با عنوان

حق دفاع پیشگیرانه^۱ یا پیش‌دستانه^۲ وجود دارد یا نه؟ به این معنا که دولتی پیش از آنکه هدف حمله‌ای واقع شده باشد در مقام پیشگیری یا بازدارندگی اقدام به تهاجم علیه کشوری کند که مدعی است با تهدید به حمله نظامی قطعی و قریب‌الوقوع یا حمله احتمالی قابل پیش‌بینی از سوی آن کشور مواجه بوده است. در پاسخ می‌توان گفت اگر دفاع مشروع محدود شود، به واکنش به حمله مسلحانه واقعی، پاسخ مثبت به این پرسش بعید می‌نماید. اما در رویه برخی دولت‌ها گاه دیده شده که سعی در توسعه دامنه این استثنا داشته‌اند و در مواردی با استناد به ماده ۵۱ منشور، بی‌آنکه از سوی کشور هدف مورد حمله نظامی واقع شده باشند، علیه آن به استفاده از زور مبادرت ورزیده‌اند. یا با طرح این ادعا که دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل عرفی دامنه‌ای فراتر از ماده ۵۱ دارد، سعی در توجیه اقدامات نظامی خود علیه کشورهای دیگر کرده‌اند. استفاده از عبارت «حق ذاتی» در متن ماده ۵۱ سبب بروز مناقشه بر سر استمرار حقوق بین‌الملل عرفی درباره دفاع مشروع در عصر سازمان ملل متحد شده است، لیکن از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، منشور و حقوق بین‌الملل عرفی در این زمینه بیشتر سازگار می‌نمایند تا متعارض (ICJ, 1986, rep.14: 195). اما این مناقشه پایان نیافته و میان حقوقدانان و دولت‌ها رویکردهای متفاوتی در این زمینه وجود دارد. از یک سو ادعا می‌شود که ماده ۵۱ را باید در پرتو حقوق بین‌الملل عرفی تفسیر کرد و بر این اساس مفهوم دفاع پیش‌دستانه را مطرح می‌کنند (O'Brien, 1981: 133) و از سوی دیگر، اغلب صاحب‌نظران بر تفسیر مضیق ماده ۵۱ و پیش‌شرط حمله نظامی برای استناد به این ماده تأکید دارند (Brownlie, 1963: 257-276; Henkin, 1979: 141-144). این بحث در اوایل قرن بیست‌ویکم با طرح مفهوم تازه‌ای که «دفاع مشروع پیشگیرانه» خوانده می‌شد اوج گرفت. بنابراین هم‌اکنون با سه نوع دفاع مواجهیم: نخست دفاعی که پیش‌شرط آن وقوع حمله نظامی قبلی است؛ دیگری دفاع پیش‌دستانه و سوم دفاع پیشگیرانه (cf. O'Connell, 2002; Murphy, 2005: 699; Dinstein, 2001, ch.7). برای روشن شدن دو مفهوم اخیر و بررسی قابلیت توجیه آن در پرتو معیارهای عرفی یا معاهداتی بین‌المللی، دو وضعیت قابل تمایز توضیح داده می‌شود. یک وضعیت آن است که کشوری با حمله نظامی قطعی و قریب‌الوقوع مواجه باشد، به نحوی که هر ناظر آگاه، معقول و بی‌طرفی چنین برآوردی داشته باشد که قطعاً فلان کشور به زودی از سوی فلان قدرت یا قدرت‌ها مورد حمله نظامی قرار خواهد گرفت، مثل حالتی که نیروهای نظامی دشمن آرایش حمله به خود گرفته و همه قرائن و شواهد حکایت از آن دارد که کشور هدف در معرض خطر فوری و قطعی حمله نظامی واقع شده است. در چنین وضعیتی می‌توان گفت هم عرفاً و هم مطابق با مفاد ماده ۵۱ منشور پذیرفته شده است که کشور هدف می‌تواند اقدام به

1. Anticipatory self-defence

2. Interceptive self-defence

دفاع پیش‌دستانه کند، به‌ویژه اگر شرایط دولت هدف به‌گونه‌ای باشد که چنانچه منتظر تهاجم نظامی قدرت یا قدرتهای مهاجم بماند، امکان دفاع را از دست خواهد داد. دبیرکل سازمان ملل متحد نیز تأیید کرده است که تهدیدهای فوری و قطعی‌الوقوع دفاع از خود را مشروع می‌سازد (UNSG, A/59/2005: 124). با قبول مشروعیت دفاع پیش‌دستانه، عربستان سعودی و دولت‌های شرکت‌کننده در تهاجم نظامی به یمن هرگز نمی‌توانند چنین ادعایی را به اثبات برسانند که با حمله‌ای قطعی و قریب‌الوقوع از سوی ارتش و گروه‌های مردمی و انقلابی یمن مواجه بوده‌اند، بلکه قرائن و شواهد خلاف چنین ادعایی را دلالت دارد، زیرا همان‌گونه که اشاره شد، تا مدت‌ها پس از تهاجم سعودی‌ها هیچ‌گونه مقابله‌ای از سوی قربانیان تهاجمات مشاهده نشد (www.mashregnews.ir/fa/news/418163/28/2/94).

حالت دیگر آن است که حمله نظامی قطعی و قریب‌الوقوعی مطرح نیست، اما احتمال حمله وجود دارد یا پیش‌بینی می‌شود که شاید حمله نظامی علیه کشور صورت گیرد. آیا می‌توان پذیرفت که در چنین وضعیتی به صرف احتمال و پیش‌بینی حمله نظامی، جواز توسل به زور به‌عنوان دفاع مشروع وجود داشته باشد؟ اگرچه برخی قدرتهای بزرگ مانند ایالات متحده آمریکا در یکی دو دهه اخیر کوشیده‌اند تا استفاده از زور را در چنین وضعیتهایی با تعبیر «دفاع مشروع پیشگیرانه یا «دفاع بازدارنده» توجیه کنند (Gray, 2006: 555; M. Bothe, 2003: 227). لیکن به‌نظر می‌رسد این موضع نه قابل انطباق با اصول و موازین حقوقی بین‌المللی است و نه از حمایت دکترین حقوقی بین‌المللی برخوردار بوده است. براساس آنچه از رویه دیوان بین‌المللی دادگستری استفاده می‌شود، توسل به زور در چنین وضعیتهایی با شرط ضرورت در دفاع مشروع انطباق ندارد (ICJ, 1986, 14, 94, 103; ICJ, 1996, 226, 245). همچنین اگر بتوان با چنین توجیهاتی دامنه استثنای بند ۲ ماده ۴ منشور را توسعه داد و استفاده از زور و اقدامات نظامی علیه کشورها را این‌گونه مجاز شمرد، اثری از اصل منع توسل به زور باقی نخواهد ماند و بنیان نظم و امنیت بین‌المللی به‌شدت سست می‌شود و فرو خواهد پاشید. بنابراین طرح ادعاهایی مانند دستیابی حوثی‌ها به موشک‌های بالستیک و نیروی هوایی یا استناد به مسائل امنیتی منطقه (Al-Arabiya, 25 March, 2015)، بسیار سست‌تر از آن می‌نماید که مبنای حقوقی تهاجم نظامی به یک کشور به‌شمار آید. ادعای مبارزه دولت سعودی با گروه‌های تروریستی تکفیری مانند القاعده و داعش در یمن نیز نشانی از واقعیت ندارد، بلکه شواهد حکایت از آن دارد که مداخله نظامی در یمن سبب قدرت گرفتن بیشتر این گروه‌ها در جنوب این کشور شده است (HRW, 7. Apr. 2015).

۲. توسل به زور با تصمیم شورای امنیت ملل متحد (سیستم امنیت جمعی)

یکی دیگر از موارد استثنای منع استفاده از زور در عرصه روابط بین‌المللی به نظام امنیت

جمعی که در چارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد تعیین شده و ابتکار آن به دست شورای امنیت این سازمان سپرده شده، مربوط است. براساس آنچه در ماده ۴۲ منشور پیش‌بینی شده است، در مواردی که به تشخیص شورای امنیت وضعیتی پدید آمده که صلح و امنیت بین‌المللی را به‌طور جدی در معرض تهدید قرار داده یا موجب نقض آن شده است یا عملیات تجاوزگرانه واقع شده باشد و توصیه‌ها، تصمیمات و اقدامات شورای امنیت براساس مقررات قبلی کافی و مؤثر تشخیص داده نشود یا معلوم شود که کافی نبوده است، شورا می‌تواند به‌منظور حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی تصمیم به استفاده از زور و کاربرد نیروی نظامی بگیرد. این استثنا به‌طور معمول به «سیستم امنیت جمعی» تعبیر می‌شود (Gina Heathcote, (op. cit., 35).

در مقررات بعدی مندرج در فصل هفتم منشور (مواد ۴۳ تا ۴۷) سازوکار اجرایی سیستم امنیت جمعی پیش‌بینی شده است. گفتنی است سازوکار مقرر در منشور تاکنون شکل نگرفته و فعال نشده است. «در دوران جنگ سرد شورای امنیت، عمدتاً به‌دلیل تعارض منافع غرب و شرق و استفاده از وتو اعضای دائم، قادر به پاسخ مؤثر به کاربرد زور توسط دولت‌ها نبود» (LOWE, ..., 2008: 110). البته، از طرفی نظام انعطاف‌پذیر ملل متحد این اجازه را به شورای امنیت بدهد تا با اجازه دادن یا دعوت از دول عضو به استفاده از زور الگویی از سیستم امنیت جمعی را اعمال کند، اقدام در مورد جنگ کره و رودزیای جنوبی از این قبیل بوده است (Ibid: 88). پس از پایان جنگ سرد شورای امنیت فعال‌تر شده و مکرر به فصل هفتم منشور استناد جسته است، تا جایی که خود را صالح دانسته در جنگ‌های داخلی مانند سومالی، هائیتی و آلبانی ورود کند و اجازه استفاده از زور را بدهد، حال آنکه این موارد به دفاع مشروع جمعی محدود نبوده است.

به باور برخی، اکنون نگرانی تازه‌ای بروز کرده و بعضی دولت‌ها و مفسران احساس خطر می‌کنند که شورای امنیت اختیاراتش را به‌نحو غیرقانونی اعمال کند یا از اختیارات قانونی خود تجاوز کند، از این‌رو ایجاد محدودیت‌های ممکن و ضرورت تصمیم‌گیری اصولی شورا مورد بحث است^۱ (UN doc. A/59/565, 2 Dec. 2004). اما از نگاه دیگر می‌توان گفت رویه‌های اخیر شورای امنیت بیش از آنکه حاکی از نقش فعال و مستقل این نهاد در ایفای مأموریتش باشد، نشان از

۱. مجمع عمومی ملل متحد اقدام به تأسیس یک پنل عالی‌رتبه (High Level Panel) کرده است تا آینده سیستم امنیت جمعی را بررسی کند. این پنل پس از بررسی‌های به‌عمل‌آمده پنج معیار را برای تصمیم به استفاده از زور در جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی توصیه کرده است: ۱. تنها در مواردی که تهدید بسیار جدی باشد؛ ۲. برای مقصودی درست به کار گرفته شود؛ ۳. به‌عنوان آخرین راه چاره باشد؛ ۴. با ابزار و شیوه متناسب اعمال شود و ۵. وقتی باشد که به‌نظر رسد به کارگیری نیروی نظامی نتایجی بهتر از بی‌عملی داشته باشد. البته این اقدام مجمع عمومی به نتیجه نرسیده است.

نقشی انفعالی دارد، به‌گونه‌ای که سبب شده تصمیم‌گیری‌های مربوط به کاربرد زور در خارج از این شوره و توسط برخی قدرت‌های بزرگ یا نهادهای منطقه‌ای اتخاذ شود. مطابق منشور، استفاده از زور غیردفاعی تنها پس از اجازه شورای امنیت قانونی خواهد بود، حال آنکه اغلب این دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای بوده‌اند که تصمیم به اقدام نظامی گرفته‌اند یا به عملیات نظامی مبادرت ورزیده‌اند، آنگاه کوشیده‌اند تا مهر تأیید شورای امنیت را دریافت کنند. اقدام نظامی ناتو در کوزوو^۱ ((Simma, 1999: 1-22; Roberts, 2002: 28)) و اشغال عراق توسط ائتلاف آمریکایی که به سرنگونی صدام منتهی شد (Agora, 2003: 553-642)، از این نوع است.

بنابراین خطری که وجود دارد این است که شورای امنیت در عمل به تصمیمات ماده ۳۹ محدود شود، ولی تصمیمات مربوط به کاربرد زور خارج از این نهاد اتخاذ شود (LOWE, 2008: 243). حال آنکه یکی از دستاوردهای مهم منشور ملل متحد منع کاربرد زور جز در دفاع از خود، و متمرکز کردن تصمیمات مربوط به استفاده از زور برای دستیابی به اهداف ملل متحد در شورای امنیت به نیابت از جامعه بین‌المللی بوده است. اما در عمل شورای امنیت اختیارات خود را در این زمینه یا به ائتلاف‌های خاص^۲ برخی اعضای ملل متحد داده یا به نظام‌های منطقه‌ای سپرده است! گویا نظام امنیت جمعی و حفظ صلح در حال تغییر است! آیا جامعه بین‌المللی به‌طور ضمنی در حال پذیرش این است که برخی دولت‌ها، ائتلاف‌ها و سیستم‌های منطقه‌ای وقتی اختیارات تفویضی شورای امنیت را اعمال می‌کنند، در جهت منافع جامعه بین‌المللی عمل می‌کنند و نه صرفاً در راستای منافع خودشان؟! آیا توافق نیرومندی که براساس منشور ملل متحد شکل گرفته بود، مبنی بر اینکه کاربرد زور غیردفاعی بدون اجازه قبلی شورای امنیت پذیرفتنی نیست، منافع جامعه بین‌المللی را بهتر تضمین نمی‌کند؟

اکنون نمونه یمن پیش روی ماست. شورای امنیت ملل متحد، با اتخاذ نوعی موضع انفعالی در برابر اقدامات یک نهاد منطقه‌ای، با چشم بستن به روی واقعیت‌های میدانی در یمن، اقدام به صدور قطعنامه‌هایی یکسویه و بر ضد گروه‌های مردمی و انقلابی و ملت بی‌دفاع یمن کرده و به‌ویژه در قطعنامه‌های ۲۲۰۱ (بند ۶ مقدمه) و ۲۲۱۶ (بند ۲ مقدمه) با ذکر نام منصورهادی به‌عنوان رئیس‌جمهور یا عنوان رئیس‌جمهور یمن و اشاره به نامه وی مبنی بر درخواست هر گونه کمک لازم از شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب از جمله دخالت نظامی (بند ۲ مقدمه قطعنامه ۲۲۱۶)، سعی در موجه جلوه دادن اقدامات کشورهای مهاجم کرده است، لیکن با نظر به آنچه گفته شد، باید به این قطعنامه‌ها به‌عنوان مبنای حقوقی مداخله نظامی در یمن براساس فصل هفتم منشور با دیده تردید نگریست. ضمن اینکه قانونی

۱. برونو سیما معتقد است که اقدام ناتو در کوزوو غیرقانونی بوده است، هرچند اذعان می‌کند شاید در آن شرایط خاص دست کم دلایل اخلاقی آن را توجیه می‌کرده است.

بودن قطعنامه‌های شورای امنیت به لحاظ ماهوی در صورتی که مغایر با قواعد امره حقوق بین‌الملل باشد، با چالش جدی مواجه است.^۱ از این رو تأیید تهاجم نظامی علیه مردم بی‌دفاع یمن از یک سو قاعده امره منع توسل به زور را به چالش می‌کشد و از سوی دیگر، با قاعده امره تعیین سرنوشت مردم یمن ناسازگار می‌نماید.

گفتار سوم: اصل عدم مداخله و دعوت به مداخله نظامی در یمن

شایان ذکر است که اصل منع توسل به زور مربوط به روابط میان دولت‌هاست و در قلمرو داخلی کشورها کاربرد ندارد، به این معنا که دولت‌ها به منظور برقراری و حفظ نظم و امنیت در حوزه داخلی خود حق استفاده از قوه قهریه را دارند و این مقتضای حاکمیت آنهاست. بنابراین هر دولتی می‌تواند در موارد لزوم، از قبیل مقابله با عوامل ناامنی و سرکوب کودتاها و شورش‌های داخلی و مانند آن، به زور و نیروهای مسلح متوسل شود. البته دولت‌ها در مواجهه با این وضعیت‌های داخلی در هر حال ملزم به رعایت استانداردهای حقوق بشری^۲ و موازین قانونی و بین‌المللی بشردوستانه‌اند.

مسئله مهمی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که موضع و واکنش دولت‌ها در قبال مسائل و بحران‌های داخلی دیگر کشورها چگونه باید باشد؟ آیا مجاز به دخالت در این گونه امور یکدیگرند؟ آیا دولت‌ها می‌توانند در مقابله با این نوع مسائل داخلی کشور خود از سایر دولت‌ها تقاضای کمک و مداخله به‌ویژه مداخله نظامی کنند؟ از سوی دیگر آیا قدرت‌های خارجی می‌توانند شورشیان و گروه‌های معارض را مورد حمایت و کمک قرار دهند؟ یا این

۱. دادگاه بدوی جوامع اروپایی (CFI) ضمن اذعان به برتری قطعنامه‌های شورای امنیت طبق ماده ۱۰۳ منشور بر سایر معاهدات بین‌المللی، معتقد است که این دادگاه می‌تواند به‌نحو غیرمستقیم قانونی بودن قطعنامه‌های شورای امنیت را در ارتباط با قواعد امره، که بر همه تابعان حقوق بین‌الملل از جمله ارکان ملل متحد الزامی بوده و هرگز قابل عدول نیستند، کنترل کند. برای مشاهده این نظر به آرای زیر نگاه کنید:
Case T 306/01 Ahmed Ali Yusuf and Al Barakaat International Foundation v. Council and Commission (2005) paras. 270 82, and Case T 315/01 Yassin Abdullah Kadi v. Council and Commission
(2005) paras. 219 31. See also Case T 253/02 Chafiq Ayadi v. Council, and Case T 49/04 Faraj Hassan v. Council and Commission.

همچنین:

The UK case of Al Jeddah v. Secretary of State for Defence, [2007] UKHL 58, in the House of Lords in 2007 where arguments concerning Art. 103 of the UN Charter arose.

۲. البته بعضی از تعهدات حقوق بشری در شرایط اضطراری مانند جنگ و بحران‌های داخلی ناشی از شورش‌ها یا برخی بلایای طبیعی، با رعایت آیین و شرایط قانونی می‌تواند به حالت تعلیق درآید. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به اسناد بین‌المللی حقوق بشر به‌ویژه میثاق حقوق مدنی و سیاسی (ماده ۴) مراجعه فرمائید.

گروه‌ها می‌توانند از سایر دولت‌ها درخواست حمایت و مداخله نظامی داشته باشند و دولت‌ها مجاز به چنین کمک و مداخله‌ای هستند؟ برای پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها باید اصل عدم مداخله و امکان مداخله به درخواست و رضایت دولت‌ها تحلیل و بررسی شود.

الف) اصل منع مداخله در امور داخلی کشورها

یکی از اصول شناخته‌شده حقوق بین‌الملل عرفی که منشور ملل متحد نیز بر آن تأکید ورزیده است، اصل منع مداخله در امور داخلی کشورهاست. بررسی مفاد این اصل و قلمرو شمول آن و تبیین استثنای احتمالی آن به روشن شدن مسئله مشروعیت یا عدم مشروعیت مداخله نظامی عربستان سعودی و هم‌پیمانانش در یمن کمک می‌کند. سازمان ملل متحد علاوه بر بند ۷ ماده ۲ منشور^۱، طی قطعنامه‌های متعددی به تبیین ابعاد این اصل پرداخته است. از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

اعلامیه ملل متحد در زمینه عدم مداخله که در قالب قطعنامه ۳۱/۲۱ مجمع عمومی در سال ۱۹۶۵م صادر شده و بر حق کشورها در زمینه تصمیم‌گیری اداره امور خود بدون هر گونه دخالت خارجی تأکید ورزیده است و صریحاً مداخلاتی را که حاکمیت و استقلال سیاسی کشورها را تهدید می‌کند ممنوع اعلام کرده است. در سال ۱۹۷۰ مجمع عمومی ملل متحد با تصویب «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل مربوط به روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها بر طبق منشور ملل متحد» در قالب قطعنامه ۲۵/۲۶ تمامی اشکال مداخله در شخصیت حقوقی یک کشور یا عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن را منع و تصریح کرده است که: «هیچ دولت یا گروهی از دولت‌ها حق مداخله مستقیم یا غیرمستقیم بنا به هر دلیلی در امور داخلی یا خارجی هیچ دولت دیگری را ندارد...». در سال ۱۹۸۱ مجمع عمومی با صدور قطعنامه ۱۰۳/۳۶ در زمینه اجرای اعلامیه «غیرقابل پذیرش بودن مداخله در امور داخلی کشورها» گام دیگری در تقویت اصل عدم مداخله برداشت و اعلام کرد که اصل عدم مداخله در امور داخلی و خارجی شامل حقوق و تکالیف زیر است:

۱. خودداری از هر گونه اقدام زورمدارانه و قهرآمیزی که ملل تحت سلطه

۱. شایان توجه است که هرچند موضوع بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد منع مداخله سازمان ملل متحد در اموری است که اساساً تحت صلاحیت داخلی هر دولت قرار دارد، لیکن همان‌گونه که قطعنامه‌های مورد اشاره در متن حکایت دارد، اصل منع مداخله نخست در حقوق بین‌الملل عرفی در عرصه روابط میان دولت‌ها شکل گرفته است، و در آن در زمره اصول حاکم بر ملل متحد، به واقع حاکی از این واقعیت است که سازمان بین‌المللی تأسیس شده توسط دولت‌ها نمی‌تواند دارای اختیاری باشد که خود دولت‌ها اصولاً فاقد آنند. بنابراین می‌توان این مقررۀ منشور را متضمن اصل کلی منع مداخله دانست.

استعمار یا اشغال بیگانگان را از اعمال حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال خود محروم می‌کند.

۲. خودداری از سوء استفاده و مخدوش کردن موضوعات حقوق بشری به‌عنوان ابزار دخالت در امور دیگر کشورها.

در مورد حمایت‌های بشردوستانه نیز سرانجام مجمع عمومی طی قطعنامه ۱۳۱/۴۳ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۸۸ که به نوعی با قطعنامه ۱۰۰/۴۵ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۹۰ (در مورد ترتیب دادن دالان انسانی) تمدید شد، بیان داشته است که معاضدت بشردوستانه در حق قربانیان مصائب طبیعی و وضعیت‌های اضطراری مشابه ابتدا در صلاحیت دولت محل وقوع حادثه و مصیبت است و این دولت می‌تواند به دلخواه خود مداخله خارجی را خواستار شود یا قبول کند. بنابراین تردیدی در منع اولیه مداخله در امور داخلی، یا به تعبیر مندرج در بند ۷ ماده ۲ منشور «اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی هر دولت است»، وجود ندارد (cf. 643-652 Mourgeon, 1994). قلمرو این امور نیز آن‌گونه که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه بیان داشته شامل امور مربوط به انتخاب نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و نیز تعیین سیاست خارجی آن است. به سخن دیگر می‌توان گفت امور حاکمیتی و صلاحیت‌های ناشی از آن در قلمرو خشکی، آبی و هوایی تحت حاکمیت هر کشور که مورد شناسایی بین‌المللی قرار گرفته است، امور داخلی و مصون از مداخله خارجی شناخته می‌شود. در عین حال پذیرفته شده است که اگر مداخله به دعوت یا رضایت دولت هدف باشد، مستثنا و مجاز تلقی می‌شود (Institut' De Droit International', Resolution on Military Assistance (on Request, 2011, Art.3)). اما همان‌گونه که اشاره شد سؤال‌ها و ابهاماتی در این زمینه وجود دارد که تحلیل و بررسی ابعاد مختلف موضوع را ضروری می‌نماید.

ب) مداخله به دعوت یا رضایت دولت هدف

همان‌گونه که اشاره شد از مفاد برخی اسناد بین‌المللی برمی‌آید که دخالت به دعوت یا رضایت دولت هدف از شمول اصل منع مداخله مستثناست. اصولاً هر عمل خلاف حقوق بین‌المللی که علیه دولتی صورت گیرد، چنانچه مسبوق به یا همراه با رضایت آن دولت باشد، وصف متخلفانه آن زائل می‌شود. به تعبیر کمیسیون حقوق بین‌الملل «رضای معتبر یک دولت نسبت به ارتکاب عمل دولت دیگر خطا بودن آن عمل را مادام که در حدود رضایت باشد نفی می‌کند» (ILC, 2001, Art.20). البته این رضایت باید به‌نحو معتبر و توسط ارگان یا شخص صلاحیت‌دار ابراز شده باشد. از نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل اصول اعتبار رضایت در حقوق معاهدات در اینجا نیز راهنماست. کمیسیون علاوه بر تصریح بر پیش‌شرط‌های رضای معتبر به مواردی اشاره دارد که رضایت هرگز نمی‌تواند معتبر باشد، مانند رضایت نسبت به رفتاری که ناقض قواعد آمره

باشد (YBILC, 2001, vol.II, Part Two). بنابراین اگر مداخله در امور داخلی کشورها را ناقض قاعده آمره بین‌المللی بدانیم، آیا رضایت می‌تواند آن را موجه سازد؟ به نظر می‌رسد در پاسخ به این پرسش باید انواع و ابعاد گوناگون مداخله بررسی شود. گاه به منظور امدادسانی به قربانیان، در شرایط بحرانی ناشی از بلایای طبیعی یا سایر وضعیت‌های اضطراری، کمک‌های خارجی مورد درخواست یا قبول قرار می‌گیرد. این‌گونه اقدامات در اصل بشردوستانه و غیرسیاسی است و به بی‌طرفی می‌گراید، از این‌رو گفته می‌شود هرگز نباید منشأ دولتی داشته باشد و جز از طریق سازمان‌های بین‌المللی غیرحکومتی نمی‌تواند اعمال گردد (Mourgeon, op cit). دولت‌ها نیز باید از طریق چنین سازمان‌هایی و با حمایت از آنها در این زمینه ورود کنند. اما در وضعیت‌هایی که مخاصمات مسلحانه داخلی در میان باشد، نمی‌توان به سادگی قائل به حق مداخله نظامی فراتر از سیستم امنیت جمعی ملل متحد شد، چه اینکه مداخله نظامی ذاتاً سیاسی است و حتی وقتی تحت نظارت سازمانی بین‌المللی انجام گیرد، خالی از شائبه جانبداری نیست، چه رسد به زمانی که توسط یک یا چند دولت واقع شود.

۱. دکترین و رویه بین‌المللی

همان‌گونه که اشاره شد، مسئله دعوت از دولت‌ها و قدرت‌های خارجی برای مداخله نظامی از سوی دولت یا گروه‌های شورشی و مبارز ابهامات فراوانی را به همراه دارد. می‌توان گفت تاکنون در این زمینه مقررات شفاف و صریحی شکل نگرفته و دکترین و رویه بین‌المللی نیز ناهمگون و متشتت است. اما با بررسی جنبه‌های مختلف موضوع می‌توان به برخی اصول و معیارهای حداقلی و قدر متیقن دست یافت. تا مدت‌ها قاعده کلی این بود که دولت می‌تواند دعوت به مداخله کند، و دولت یعنی کسی که قدرت را در اختیار داشته و سرزمین را تحت کنترل خویش دارد. اما پس از جنگ سرد این معنی شکل گرفت که رژیم‌های سرکوبگر و فاقد مشروعیت نباید از خارجیان درخواست کنند که برای سرکوب معترضان به آنها کمک کنند، اگر دولت کنترل کامل بر سرزمین نداشته باشد یا فاقد مشروعیت دموکراتیک باشد، دعوت او موجه نخواهد بود (قنبری، ۱۳۹۴: ۳۴۶۴). در دکترین حقوقی دو رویکرد متفاوت را می‌توان مشاهده کرد: یک رویکرد حاکی از منع دعوت به مداخله از هر دو طرف است، یعنی نه دولت و نه شورشیان حق دعوت به مداخله خارجی را ندارند (International law Institution, 1975). این دیدگاه که از آن به موازنه منفی یاد می‌شود، مبتنی بر این استدلال است که هر نوع مداخله سبب اخلال در تعیین سرنوشت کشور هدف می‌شود. رویکرد دیگر قائل به تفصیل میان موارد بر حسب شرایط و وضعیت دولت و گروه‌های شورشی و معارض است. (M.Shaw, 2008: 1134). براساس این دیدگاه در جنگ‌های داخلی مشروعیت دعوت به مداخله از سوی شورشیان به

موقعیت آنها بستگی دارد که از این نظر به سه دسته تقسیم می‌شوند: "Rebellions", "Insurgency", "Belligerency".

دسته نخست (Rebellion)، به اعتراضاتی گفته می‌شود که چندان گسترده و شدید نیست و کاملاً موضوع داخلی تلقی می‌شود. این معترضان هرگز حق دعوت از دولت‌های خارجی برای مداخله را ندارند. دسته دوم (Insurgency)، اعتراض‌هایی است که گستردگی و شدت بیشتری یافته و از حالت شورش سازمان‌نیافته یا کمتر سازمان‌یافته اولیه به مرحله قیام نزدیک شده است. در این حالت امکان شناسایی معترضان از سوی دیگر دولت‌ها وجود دارد، اما آثار این شناسایی روشن نیست و اختلافات زیادی در این زمینه میان دولت‌ها و حقوقدانان وجود دارد. دسته سوم (Belligerency)، شامل اعتراضاتی است که به یک مبارزه تمام‌عیار میان معرضان و دولت مرکزی تبدیل شده و معترضان بخشی از سرزمین را به کنترل کامل خود درآورده و اقتدارات حاکمیتی را مانند برقراری نظم و امنیت در آن اعمال کرده و مانند یک دولت عمل می‌کنند. در این حالت دولت مرکزی موجودیت معارضه را به رسمیت می‌شناسد و عملاً دو دولت در یک کشور وجود دارد و مخاصمه میان آن دو از شمول صرف حقوق داخلی خارج است و تابع حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد. در چنین فرضی هر یک از دو طرف حق دعوت از دولت‌های خارجی را دارند، البته برخی حقوقدانان در مخاصمه مسلحانه داخلی برای هیچ‌یک از طرفین حق دعوت به مداخله قائل نبوده‌اند (Institut' De Droit', Session de Rhodes, 2011).

آنچه در مورد حالت‌های سه‌گانه اعتراضات داخلی گفته شد، اغلب محصول رویه و قواعد متداول در قرن نوزدهم میلادی بوده است، لیکن در سال‌ها و دهه‌های پس از آن دیگر چندان اعمال نشده‌اند. برای مثال در جنگ داخلی اسپانیا هیچ دولتی به این رویه استناد نکرد و عملاً کنار گذاشته شد. اما در سال‌های جنگ سرد دولت‌های ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق هر کدام به نفع گروه‌های همسو با منافع خودشان مداخله کرده‌اند (قنبری، ۱۳۹۴: ۳۴۴۶). رویه دیوان بین‌المللی دادگستری در مواردی تنها حاکی از مشروعیت دعوت به مداخله از سوی دولت مرکزی بوده است (Nicaragua, 1986, & Uganda, 2005). اما همان‌گونه که اشاره شد، این رویکرد به‌نحو مطلق پذیرفتنی نیست، زیرا موجه نمی‌کند که رژیم‌های مستبد و سرکوبگر دارای حق دعوت از خارجیان برای سرکوب معترضان باشند، و همان‌گونه که مؤسسه حقوق بین‌الملل طی قطعنامه‌ای درباره «مداخله نظامی بنا به درخواست» اعلام داشته است کمک نظامی هر گاه ناقض منشور ملل متحد، ناقض اصول عدم مداخله، حقوق برابر و تعیین سرنوشت و استانداردهای عام حقوق بشری و به‌خصوص وقتی هدفش حمایت از حکومت مستقر علیه مردم خودش باشد، ممنوع است (Institut' De Droit', Resolution on Military Assistance on Request, 2011, Art.3). تعیین اینکه دولتی سرکوبگر است و علیه مردم خود اقدام می‌کند، گاه چالش‌برانگیز است. در

رویه دولت‌ها نیز گاهی به درخواست دولت و گاه به تقاضای گروه‌های معارض مداخله صورت پذیرفته است. در روزگار ما نمونه‌هایی مانند عراق، سوریه و اوکراین شایان ملاحظه است.

۲. رویه شورای امنیت

رویه شورای امنیت ملل متحد نیز در موارد مختلف، متفاوت بوده است. رویه معمول این شورا در منازعات داخلی طولانی‌مدت که به از دست دادن بخشی از سرزمین و مردم منجر می‌شده، محروم کردن دو طرف به‌طور مساوی از حمایت نظامی خارجی بوده است، یعنی همان موازنه منفی، به این دلیل که نمایندگی دولت مرکزی با تردید مواجه شده است و دخالت خارجی موجب اختلال در اعمال حق تعیین سرنوشت مردم آن کشور می‌شود. در چنین حالتی مسئله باید از طریق عملیات حفظ صلح ملل متحد، با تجدید نظر در قانون اساسی و انتخابات آزاد و فراگیر، حل‌وفصل شود. اما شورای امنیت در مواردی، در سال‌های پس از جنگ سرد، به آن رویه معمول و سنتی خود پایبند نمانده و از آن عدول کرده و در موارد متعددی مداخله به نفع شورشیان و علیه دولت مستقر را موجه دانسته یا دست‌کم در مقابل آن سکوت کرده است؛ موارد سوریه و اوکراین از این دسته است. حال آنکه در نهایت شگفتی در مورد یمن مداخله خارجی را علیه گروه‌های انقلابی و مبارز و در واقع علیه مردم یمن و به دعوت رئیس‌جمهور موقت، مستعفی و فراری، تلویحاً مورد حمایت قرار داده است.

در اینجا کمی بیشتر به بررسی وضعیتی می‌پردازیم که دولت مرکزی به‌کلی سرزمین تحت حاکمیت را از دست داده و به کشور دیگری متواری و پناهنده شده است. آیا در چنین حالتی حق درخواست مداخله خارجی برای دولت به اصطلاح در تبعید وجود دارد؟ از نظر عرفی دولت تا زمانی که نمایندگی کشورش را داشته باشد، می‌تواند درخواست کمک خارجی کند، و تا زمانی که در نتیجه قیام عمومی یا جنبش معارض مسلح به‌طور کامل برکنار نشده باشد، نماینده کشورش تلقی می‌شود و هر نوع کمک به جنبش مخالف مداخله محسوب می‌شود و ممنوع است (مارک والر، ترجمه فائقه دلاوری www.internationallaw.ir). بنابراین در شرایطی که دولت مرکزی در نتیجه قیام و انقلاب مردمی برکنار شده یا مجبور به ترک قدرت شده باشد، دیگر فاقد نمایندگی از مردم آن کشور است و حق درخواست مداخله خارجی برای بازگشت به قدرت را نخواهد داشت. بدیهی است این غیر از حالتی است که دولت قانونی به‌واسطه تجاوز و اشغال خارجی برکنار شده باشد.

مواردی مانند کویت تحت اشغال عراق که برای اعاده حاکمیت آن، طی قطعنامه ۶۸۷ در ۱۹۹۰، عملیات نظامی انجام گرفت، کاملاً متمایز از موضوع بحث جاری است؛ ضمن اینکه عملیات نظامی در قالب فصل هفتم منشور ملل متحد صورت گرفت. همچنین در مواردی که دولت قانونی به‌واسطه کودتای نظامی کنار زده شود، دعوت به مداخله می‌تواند موجه باشد.

از این رو هنگامی که در هائیتی در پی کودتای ۱۹۹۱ ژان برتراند آریستید^۱ برکنار شد، شورای امنیت طی قطعنامه‌های ۸۴۱ و ۹۴۰ دعوت از سایر کشورها به مداخله را قانونی تلقی کرد. مورد دیگر در سیرالئون بود که کودتای ۱۹۹۷ به برکناری رئیس‌جمهور لیگن کابا^۲ منجر شد و شورای امنیت دعوت او از سایر کشورها را برای مداخله قانونی موجه دانست و سرانجام در سال ۲۰۱۰ الاسان اوتارا^۳ به ریاست جمهوری ساحل عاج انتخاب شد، اما با مقاومت رئیس‌جمهور وقت لورنت گباگبو مواجه شد که حاضر به ترک قدرت نبود و درخواست مداخله خارجی با موافقت شورای امنیت مواجه شد. در همه این موارد رؤسای جمهور منتخب و دولت قانونی متقاضی مداخله بودند که در مشروعیت آنها تردیدی وجود نداشت و در طرف مقابل هم قدرت اشغالگر خارجی یا نظامیان کودتاچی قرار داشتند و نه جنبش‌های مردمی آزادی‌خواه و مبارز. اما در مواردی که این‌گونه نبوده است، با مخالفت ملل متحد روبه‌رو شده است، مانند مداخله ایالات متحده آمریکا در پاناما که به درخواست رئیس‌جمهور برکنار شده کشور بوده، مجمع عمومی ملل متحد در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۹ طی قطعنامه ۲۴۰/۴۴ این مداخله را نقض آشکار حقوق بین‌الملل و مداخله در حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها دانسته است. همان‌طور که در مورد مداخله روسیه در شرق اوکراین که در ماه‌های نخست بحران شبه‌جزیره کریمه در سال ۲۰۱۴ به دعوت دولت در تبعید ویکتور یانکوویچ انجام گرفت، مجمع عمومی ملل متحد با صدور قطعنامه ۲۶۲/۶۸ (A/Res/68/262, 2014)، بر احترام به تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین تأکید ورزید، ضمن اینکه مطابق قانون اساسی اوکراین رئیس‌جمهور مقام صالح برای دعوت به مداخله خارجی نبوده است.

۳. دعوت به مداخله نظامی در یمن

همان‌گونه که ملاحظه شد، مداخله نظامی در یمن اغلب با استناد به دعوت رئیس‌جمهور این کشور توجیه شده است، هرچند دلایل و توجیهات دیگری نیز، به‌نحو مستقل یا در توجیه اجابت آن دعوت، مطرح شده است که در مباحث پیشین بررسی شد. اینک به‌طور خاص اعتبار چنین دعوتی از دو منظر تحلیل و ارزیابی می‌شود.

۳.۱. دعوت به مداخله در یمن از منظر رویه بین‌المللی

با تأمل در رویه‌ها و موارد مذکور، می‌توان ضمن مقایسه‌ای میان وضعیت‌های مورد اشاره و وضعیت یمن به قضاوتی واقع‌بینانه و منصفانه درباره مشروعیت یا عدم مشروعیت مداخله

1. Jan Bertrand Aristid
2. Legan Kabbah
3. Alassane Outtara

نظامی در یمن دست یافت. ضمن اینکه بدیهی است از آنجا که مداخله خلاف اصل است، هر گونه تردید در مشروعیت مداخله صورت‌گرفته آن را مضمول اصل ممنوعیت می‌کند و مصداق تجاوز تلقی خواهد شد. بنابراین دلایل جواز مداخله باید روشن، مسلم و به دور از هر گونه ابهام و تردید باشد. لیکن درباره یمن باید گفت اولاً هیچ اشغال خارجی واقع نشده بود تا همانند دولت در تبعید کویت برای اعاده حاکمیت آن از دولت‌های خارجی یا سازمان‌های بین‌المللی درخواست کمک و مداخله شود. ثانیاً، به‌رغم ادعای منصورهادی و پنج دولت عرب مداخله‌گر (UNS/2015/217)، در یمن هیچ‌گونه کودتایی رخ نداده بود که سبب برکناری و سرنگونی دولت قانونی شده باشد، بلکه واقعیات جامعه یمنی حاکی از آن بود که حکومت یمن با اعتراضات عمومی و گسترده مردم یمن مواجه بود که خواستار احیای حقوق اساسی خود و مشارکت در تعیین سرنوشت خویش بودند. اوج این اعتراضات سراسری، راهپیمایی خیابانی، و نافرمانی‌های مدنی از ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد و با برخوردهای خونین و خشونت‌آمیز دولت با مردم روبه‌رو شد، که شدیدترین آن در ۸ مارس (جمعه خونین) بود که ۵۰ کشته و ۲۴۰ زخمی داشت (Wikipedia.org/wiki/fa.). حکومت به‌جای تن دادن به خواسته‌های به‌حق و قانونی مردم، با توسل به زور و خشونت به سرکوب معترضان مبادرت ورزیده و موارد عدیده‌ای از نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه توسط مقامات دولتی ارتکاب یافته است؛ این واقعیات در گزارش‌ها، بیانیه‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد منعکس است (قطعنامه‌های ۲۰۱۴ مورخ ۲۱ اکتبر ۲۰۱۱ و ۲۰۵۱ مورخ ۱۲ ژوئن ۲۰۱۲).

در این شرایط شورای همکاری خلیج فارس و سازمان ملل متحد به‌عنوان میانجی وارد عمل شده و از دولت مرکزی خواسته‌اند تا اقدامات سرکوبگرانه و نقض گسترده حقوق بشر را متوقف کند و فرایند سیاسی و مسالمت‌آمیز انتقال قدرت را در پیش گیرد. در این زمینه خواسته شده است تا گفت‌وگوهای فراگیر ملی صورت گیرد و توافقنامه‌ای در مورد چگونگی فرایند انتقال قدرت و نحوه اجرای آن منعقد شود (قطعنامه ۲۰۱۴). این فرایند با ابتکار شورای همکاری خلیج فارس آغاز شد و چند مرحله نیز پیش رفت که در نتیجه آن رئیس‌جمهور یمن، علی عبدالله صالح، با شرط برخورداری از مصونیت قضایی (درحالی‌که مردم خواستار محاکمه او بودند) از قدرت کناره‌گیری کرد و تصدی امور به معاون وی، عبدربه منصورهادی، سپرده شد. در ادامه فرایند سیاسی، در ۲۱ فوریه ۲۰۱۲ انتخاباتی به‌منظور تعیین رئیس‌جمهور برای یک دوره دوساله انتقالی، که تنها کاندیدای آن منصورهادی بود، برگزار شد. این در حالی است که قانون اساسی یمن وجود حداقل دو کاندیدا را برای انتخابات ریاست جمهوری لازم می‌داند (اصل ۱۰۸). به هر تقدیر مراحل بعدی فرایند سیاسی که باید توسط دولت موقت انتقالی انجام می‌گرفت، عبارت بود از انجام اصلاحات قانون اساسی و قانون انتخابات و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری مطابق قانون جدید. در اجرای این مرحله درحالی‌که گفت‌وگوها با فراز و

نشیب‌هایی در جریان بود، ناگهان منصوره‌های اعلام استعفا کرد و در ۲۱ فوریه ۲۰۱۵ به عدن و از آنجا به عمان و سپس به عربستان رفت و در شرایطی که دوره دوساله تصدی وی نیز به پایان رسیده بود، با ارسال نامه‌ای برای بازگشت به قدرت خواستار مداخله نظامی قدرت‌های خارجی در یمن شد.

با ملاحظه شرایط و واقعیات سیاسی و میدانی مربوط به یمن از یک سو و اصول و قوانین ملی و بین‌المللی ذی‌ربط از سوی دیگر، آیا می‌توان قائل به وجود چنین حق و صلاحیتی برای رئیس‌جمهور موقت و مستعفی یمن شد که از قدرت‌های خارجی بخواهد تا برای بازگرداندن وی به قدرت در یمن اقدام به تهاجم نظامی علیه ملت و گروه‌های مبارز و انقلابی این کشور کنند؟ یا به عکس از جامعه بین‌المللی انتظار می‌رود که به ملت یمن و گروه‌های مبارز مردمی کمک کند تا بتوانند نظام سیاسی مورد خواست خود را شکل دهند؟ از منظر اصول و موازین بین‌المللی، به‌نحو مستفاد از دکترین و رویه‌هایی که بررسی شد، می‌توان گفت تهاجم نظامی دولت عربستان سعودی و دولت‌های هم‌پیمان آن به یمن فاقد مشروعیت است، زیرا اگر نگوییم صریحاً ناقض اصول منع توسل به زور و عدم مداخله است، به‌یقین در شمول استثناهای این اصول بر مورد یمن تردید جدی وجود دارد، و بدیهی است مادام که وجود استثنا به‌نحو قطعی و مسلم احراز نشود، اصل ممنوعیت به قوت خود باقی است. ضمن اینکه به فرض وجود زمینه مشروعیت حقوقی بین‌المللی برای پذیرش دعوت به مداخله، از منظر حقوق داخلی نیز مقام دعوت‌کننده باید واجد صلاحیت قانونی باشد. اما به‌طوری‌که در ذیل بررسی خواهد شد، طبق قانون اساسی یمن چنین حق و صلاحیتی برای منصوره‌های محرز نیست.

۳.۲. دعوت به مداخله نظامی از منظر قانون اساسی یمن

اگرچه قانون اساسی یمن مقرر صریحی درباره مسئله مورد بحث ندارد، می‌توان به چند اصل مرتبط با موضوع مراجعه کرد. تأمل در اصول ذی‌ربط قانون اساسی یمن نشان می‌دهد که صلاحیت رئیس‌جمهور قانونی برای دعوت از دولت‌های خارجی به مداخله نظامی محرز نبوده و به‌شدت مورد تردید است، چه رسد به رئیس‌جمهور موقت انتقالی و مستعفی که دوره تصدی او نیز خاتمه یافته باشد. در بررسی اصول مرتبط قانون اساسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اصل ۳۷ قانون اساسی یمن مقرر می‌دارد که «بسیج عمومی نیروها باید مطابق قانون و پس از تصویب مجلس نمایندگان توسط رئیس‌جمهور اعلام گردد». اصل ۳۸ نیز شورای دفاع ملی را پیش‌بینی کرده است که «...به‌منظور پرداختن به مسائل مربوط به حفظ جمهوری و امنیت آن به ریاست رئیس‌جمهور تشکیل می‌شود، ترکیب، وظایف و سایر کارکردهای آن را قانون

معین می‌کند.^۱ اگر موضوع درخواست مداخله نظامی خارجی را مرتبط با حفظ جمهوری و امنیت آن در قبال بحران‌های داخلی بدانیم، که طبعاً باید مسبق به اعلام بسیج عمومی نیروها بوده باشد، باید مطابق دو اصل یادشده موضوع به تصویب شورای نمایندگان یا شورای امنیت ملی رسیده باشد و رئیس‌جمهور رأساً صلاحیت اقدام ندارد. بدیهی است اصل ۱۱۱ که رئیس‌جمهور را فرمانده ارشد نیروهای مسلح معرفی می‌کند، به‌تنهایی حاکی از صلاحیت رئیس‌جمهور برای دعوت به مداخله نظامی خارجی نیست، زیرا فرمان بسیج عمومی نیروها از جمله نیروهای مسلح که تحت فرمان رئیس‌جمهور است، منوط به مصوبه شورای نمایندگان شده است. ضمن اینکه مفاد اصل ۹۲ هم که بر لزوم تصویب پیمان‌های بین‌المللی در مجلس نمایندگان، به‌ویژه آنها که مربوط به دفاع، ائتلاف، سازش، صلح یا مسائل مرزی است، تصریح دارد، شاهدهی است بر اینکه دخالت نظامی خارجی بدون تصویب مجلس مشروعیت ندارد.

درست است که مطابق اصل ۱۱۹ قانون اساسی یمن رئیس‌جمهور نمایندگی داخلی و خارجی جمهوری را دارد، اما این نمایندگی نمی‌تواند فراتر از وظایف، اختیارات و صلاحیت‌های قانونی مقرر در نظام حقوقی یمن اعمال شود. چه اینکه رئیس‌جمهور سوگند خورده است که وفادار به قرآن و سنت پیامبر (ص)، حافظ جمهوری، وحدت، استقلال، تمامت ارضی و پاسدار منافع و آزادی‌های مردم باشد و به قانون اساسی و سایر قوانین احترام بگذارد (اصل ۱۴۰). بدیهی است آنچه در نتیجه تهاجم نظامی خارجی علیه یمن به دعوت منصورهادی واقع شده نقض آشکار مفاد سوگند رئیس‌جمهور و مغایر وظایف قانونی اوست.

افزون بر اینکه اساساً مشروعیت منصورهادی و نمایندگی او از مردم یمن محل تردید جدی است، اگر نگوییم قطعاً منتفی است، زیرا همان‌گونه که اشاره شد، طبق اصل ۱۱۶ قانون اساسی یمن هر گاه پست ریاست جمهوری خالی شود، یا رئیس‌جمهور برای همیشه ناتوان گردد، وظایف او موقتاً برای مدتی که بیش از ۶۰ روز نخواهد بود به عهده معاونش نهاده می‌شود، که طی این مدت باید انتخابات جدید برگزار شود. از طرفی براساس اصل ۱۰۸ (بند د) تعداد کاندیداهای ریاست جمهوری در هر انتخابات نباید از دو نفر کمتر باشد، این در حالی است که انتخابات برگزارشده توسط منصورهادی در اجرای اصل ۱۱۶ تنها با کاندیداتوری خودش صورت گرفت. بنابراین جای بسی شگفتی است که بتوان چشم را به روی همه این واقعیات بست و با توجیهی بسیار سطحی بدون هیچ‌گونه منطق و استدلال موجه اخلاقی و حقوقی، تهاجم

۱. به‌رغم جست‌وجوهای صورت‌گرفته قانون مصوبی در این زمینه به‌دست نیامد. می‌توان گفت با توجه به بحران جاری طی بیش از یک دهه اخیر در یمن، بعید به‌نظر می‌رسد که چنین قانونی تصویب شده باشد. ضمن اینکه در نامه موسوم به درخواست منصورهادی برای کمک و مداخله خارجی نیز به چنین قانونی استناد نشده است، که یا حاکی از نبود چنین قانونی است یا در صورت وجود اختیاری در این خصوص برای رئیس‌جمهور پیش‌بینی نکرده است.

گسترده و بی‌امان عربستان سعودی و دولت‌های هم‌پیمان آن را علیه مردم مظلوم یمن، به صرف یک نامه درخواست منصورهادی، قانونی جلوه داد، یا حتی بتوان در مقابل این حملات تجاوزگرانه سکوت اختیار کرد.

نتیجه

از آنچه گذشت روشن شد که تهاجم شماری از کشورهای عربی به سرکردگی عربستان سعودی با اصول، معیارها و قوانین و رویه‌های بین‌المللی قابل انطباق نبوده و فاقد مشروعیت است. بنابراین موجب مسئولیت بین‌المللی دولت‌های مهاجم و کشورهای حامی و سبب مسئولیت کیفری ناشی از ارتکاب جرم تجاوز توسط مقامات سیاسی و نظامی آن‌ها و نیز شخص منصورهادی است.

متأسفانه شورای امنیت نه تنها سکوت نکرده، یا به موازنه منفی عمل نکرده است، بلکه در جهت حمایت از مهاجمان و ناقضان قوانین بین‌المللی عمل کرده و در راستای تحریم همه‌جانبه یمن قطعنامه صادر کرده است. ضمن اینکه اکنون به نظر می‌رسد مخاصمه یمن عملاً به مخاصمه‌ای بین‌المللی بدل شده است و بی‌طرفی ظاهری ملل متحد دیگر جایی ندارد. آنچه واقع شده و جریان دارد، نقض حاکمیت یمن و تجاوز به تمامت ارضی آن و اخلال به حق تعیین سرنوشت ملت یمن و قطعاً مغایر با اهداف و مقاصد ملل متحد است، زیرا نه تنها به صلح و امنیت منطقه کمک نکرده است، بلکه زمینه رشد و گسترش فعالیت گروه‌های تروریستی تکفیری القاعده و داعش را در شبه جزیره گسترش داده است. ضمن اینکه متضمن نقض مکرر اصول، قوانین و عرف‌های بین‌المللی بشردوستانه بوده است که خود بحث و بررسی مستقلی را می‌طلبد. از این رو لازم است شورای امنیت تا دیر نشده در روندی صحیح به موضوع بپردازد و از اعمال رویه‌های متناقض و رفتارهای دوگانه بپرهیزد، زیرا هیچ وجدان بیداری نمی‌پذیرد که در یک جا (سوریه) از گروه‌های معارض و بعضاً افراطی علیه یک دولت قانونی مستقر که از حمایت بخش عمده‌ای از مردمش برخوردار است، پشتیبانی شود و در جای دیگر (یمن) به حمایت از یک رئیس‌جمهور موقت مستعفی و فراری که با چالش جدی مشروعیت مواجه بوده، علیه گروه‌های مبارز انقلابی و مردم کشور اقدام نظامی شود. هرچند شورای امنیت در هیچ‌یک از این موارد اجازه استفاده از زور نداده است، متن قطعنامه ۲۲۱۶ درباره یمن حکایت از تأیید مداخله نظامی در یمن دارد. این عملکرد دوگانه شورای امنیت گاه شائبه دخالت در روند تعیین سرنوشت ملت‌ها را دامن می‌زند، و فراتر از مأموریت و صلاحیت آن است که باید در چارچوب منشور ملل متحد نسبت به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بکوشد.

منابع

فارسی و عربی

۱. ابوطالب، حسن، الحوثیون ماقبل الاخير فی یمن، مرکز الاهرام للدراسات الاستراتيجیه، ۹ جولای ۲۰۰۸.
۲. جمال الدین، محمد قیس، «التعددية الحزبية فی الیمن و اثرها فی تطور الحیاة السیاسیة»، المجلة السیاسیة و الدولیة، کلیة العلوم السیاسیة، جامعة النهرین، ۲۰۰۷.
۳. فلسفی، هدایة‌الله، حقوق بین‌الملل معاهدات، ویراست سوم، نشر نو، تهران، ۱۳۹۱.
۴. قنبری، حمید، «شورای امنیت و ابهامات دعوت به مداخله در یمن»، دنیای اقتصاد، ش ۳۴۶۴، تاریخ انتشار ۱۳۹۴/۲/۲، تاریخ رویت در سایت مجله ۱۳۹۴/۶/۱۷. WWW.donya-e-eqtasad.com/news/874760
۵. الکلاس، فائزه، «الحملة الايوبية الاولى على الیمن (بقيادة شمس الدولة فخرالدین تورانشاه، ۵۶۹ هـ/۱۱۷۴ م.)»، قسم التاريخ جامعة دمشق، مجلة دراسات تاريخیة، العددان ۱۱۸-۱۱۷، كانون الثاني-حزیران العام ۲۰۱۲.
۶. هانی‌زاده، حسن، «یمن در گذر زمان»، ۱۳۹۳، ۳، قابل دسترسی در: www.mehrnews.com/2408867/2.8.93
۷. هانی‌زاده، حسن، کودتاهای نظامی متوالی و دخالت‌های ویرانگر عربستان، ۱۳۹۳، قابل دسترسی در: www.moqavemat.ir/fa=content.id&id=9423/18 Oct. 2014
۸. هویدی، فهمی، «کشف المستور فی الیمن»، الشرق، ۸ فوریه ۲۰۱۵، قطر، ش ۱۰۸۹۹۸. رویت‌شده در تاریخ ۱۰ مهرماه ۱۳۹۴ در: WWW.foreignmedia.farhang.gov.ir/fa/article/print/5635
۹. والر، مارک، حمله به داعش، جنبه‌های حقوقی استفاده از زور، ترجمه فائزه دلوری، رویت‌شده در تاریخ ۱۳۹۴/۶/۱۰، در: WWW.Internationallaw.ir/index.php?option=com_content&view/article&id=391:2015-03-16

لاتین

10. Agora, Special, "Implications of The Iraq Conflict", American Journal of International Law, 97, no.3 (2003).
11. Both, M., "Terrorism and the Legality of Preemptive Force", 14 EJIL (2003)
12. Brownlie, I., 1963, International Law and the Use of Force by States, Oxford: Oxford University Press.
13. Carapice, S., 1998, Civil Society in Yemen : The Political Economy of Activism in Modern Arabia, London, Cambridge University Press.
14. Connell, O., 2002, The Myth of Preemptive Self defense, Paper Prepared for the

- American International Law Task Force on Terrorism.
15. Day Stephen, "Updating Yemeni National Unity: Could Lingering Regional Divisions Bring Down the Regime?", Middle East Journal 63:3, Summer 2008.
 16. Dinstein, 2001, War, Aggression and Self- defense , (Cambridge: Cambridge University Press, 3rd edition .
 17. Dresch, Paul, 2001, A History of Modern Yemen, (Cambridge: Cambridge University Press.
 18. Etheredge, S., 2011, Middle East Region in Transition, -
 19. Gray, 2008, International Law and the Use of Force (Oxford: Oxford University Press, 3rd edition.
 20. Greenwood, "International Law and the Preemptive Use of Force: Afghanistan, Al-Qaida and Iraq", 4, San Diego International Law Journal, 2003.
 21. Halliday, Fred, 1990, Revolution and Foreign Policy , The Case of South Yemen, 1967-1987, (Cambridge: Cambridge University Press).
 22. Harris, D.J., 1998, Cases and Materials on International law, Fifth Edition, Sweet and Maxwell.
 23. Heathcote, Gina, 2012, The Law on the Use of Force , A Feminist Analysis, Rutledge Research in International Law.
 24. Henkin, Louis, 1979, How Nations Behave?, 2nd edition, Council of Foreign Relations, Political Science
 25. Human Rights Watch, "Questions and Answers, The Conflict in Yemen and International Law", April 2015. Available at: www.hrw.org/sites/default/files/related-material/qa.2015.4.7.theconflictinyemenandinternationallaw.pdf.
 26. International law Commission, Yearbook,1966-
 27. International Law Commission, Yearbook, 2001, vol. II. -
 28. International law Institution, The Principle of Non-Intervention in Civil Wars, Session of Wiesbaden, 1975.
 29. Lowe,Vaughan; Roberts,Adam; Welsh, Jennifer; Zaum, Dominik, The United Nations Security Council And War, The Evolution of Thought and Practice Since 1945, Oxford University Press, 2008.
 30. Mourgeon, J., "L' Intervention Internationale a' Titre Humanitaire ", Journal du Droit International , 3 ,1994,
 31. Mourphy, " The Doctrine of Preemptive Self-Defense ", 50 Villanova Law Review, (2005).
 32. Novak, Jane, 2010, "Ali Abdullah Saleh Family in Yemen Government and Business", in Armies of Liberation.
 33. O'Brien, W., 1981, The Conduct of Just and Limited War.
 34. Roberts, Adam, " The So Called *Right* of Humanitarian Intervention", Yearbook of International Humanitarian Law, 3, (2000),The Hague: T.M.C. Asser Press, 2002.
 35. Salmoni, Barak A.; Loidolt, Bryce; Wells, Madeleine, 2010, Regime and Periphery in Northern Yemen, the Huthi Phenomenon, National Defense Research Institution, RAND Corporation.
 36. Shaw, Malcolm N., 2008, International Law, Sixth Edition, (Cambridge: Cambridge University Press).
 37. Simma, B., "NATO, United Nations And The use of Force, Legal Aspects",

- European Journal of International Law, 10/1(1999).
38. Wedeen, Lisa, 2008, *Peripheral Visions: Publics, Power and Performance in Yemen*, (Chicago: University of Chicago Press).
39. Weir, Shelagh, 2007, *A Tribal Order: Politics and Law in the Mountains of Yemen*, (Austin: University of Texas Press).

پایگاه‌های داده‌ها

40. WWW.Almotamar.net/en/6718.htm/28 September 2009
41. WWW.donya-e-eqtasad.com/no.3464/2.2.1394
42. WWW.Fararou.com/fa/news/news/227848/6.1.1394
43. WWW.Internationallaw.ir
44. WWW.Mehrnews.com/2393681
45. WWW.Middleastpress.com/blog/4.6.1394
46. WWW.Peace-ipsc.org/fa/yemen
47. WWW.refworld.org
48. WWW.Tarikhiran.ir/10.5.1394
49. WWW.vision1404.ir/fa/yemen
50. WWW.wikipedia.org/wili/fa
51. Al-Arabiya, 25 March, 2015
52. Al-Ayyam News, Web Site Mareb Press
53. Euronews, 3, Feb. 2011 / 29, March 2015
54. Middle East Report, No.86

اسناد، گزارش‌ها و رویه‌ها

55. Human Rights Watch, "World Report 2015: Yemen", read on: www.hrw.org/world-report/2015/country-chapters/yemen
56. Institut' De Droit International, Resolution on Military Assistance on Request, 2011, available at: www.justitiaetpace.org/idiE/resolutionsE/2011_rhods_10_c_en.pdf
57. UN doc. A/59/565 of 2 Dec. 2004
58. UNGA. Resolution, 31/21, 1965
59. UNGA. Resolution, 2625, 1970
60. UNGA. Resolution, 103/36, 1981
61. UNGA. Resolution, 42/22, 1987
62. UNGA. Resolution, 131/43, 1988
63. UNGA. Resolution, 240/44, 1989
64. UNGA. Resolution, 100/45, 1990
65. UNGA. Resolution, 262/68, 2014
66. UNSC. Security Council Press Statement on Yemen, 23 Oct. 2015
67. UNSC/2015/217, Distr : General/27 March 2015
68. UNSC. Resolution, 681, 1990
69. UNSC. Resolution, 841, 1991
70. UNSC. Resolution, 2014, 2011
71. UNSC. Resolution, 2051, 2012
72. UNSC. Resolution, 2140, 2014
73. UNSC. Resolution, 2201, 2015

74. UNSC. Resolution, 2204, 2015
75. UNSC. Resolution, 2216, 2015
76. Court of First Instance of The European Communities, Case T 306/01; Case T 315/01; Case T 253/02; Case T 49/04
77. ICJ., Nicaragua Case, 1986
78. ICJ., Advisory Opinion on Nuclear Weapons 1996
79. ICJ., Oil Platform Case, 2003
80. ICJ., Wall Opinion, 2004
81. ICJ., Congo Case, 2005